

بقلم آقای محمد قی دانش پژوه

## مبحث معرفت و ادراک در فلسفه جدید

یکی از مسائل دشوار و درعین حال جالب و دقیق، فلسفه جدید مبحث معرفت و ادراک انسانی است و فلاسفه اروپا که فلسفه را بچهار بخش قسمت کردند (مسئله وجود - جهان‌شناسی - مبحث علم - خداشناسی) در بخش سوم از این موضوع بحث میکنند در فلسفه مشرقی اسلامی عده مانند خواجه طوسی رساله بخصوصی در این مورد نوشتند و دسته مانند فارابی و پورسینا ضمن کتب الهی و روانشناسی در این مبحث وارد شدند و فخرالدین رازی و صدرالدین شیرازی در (المباحث المشرقیه - و اسفار متعالیه) در بابی مخصوص بعنوان (مبحث عقل و عاقل و معقول) بتفصیل در مسئله معرفت گفتگو کردند ولی فلسفه آنان متکی ب فلسفه مفهومی یونانی بوده و روشی که بکار برده اند همان روش قدما است و فلسفه جدید هم مسائلی از نو طرح کرده و هم طریق بحث را بنحلی تغییر داد. بنا بر این حل مسئله علم با موازین قدما و با تعبیر خاص آنها جز از لحاظ تاریخ فکر و پیوند دادن مباحث فلسفی یونانی ب فکر مخصوص محیط اسلامی و مرتبط ساختن آن با فکر اروپائی ارزشی ندارد و ممکن هم هست که آنها بحقایقی برخورد کرده باشند که موافق با فلسفه جدید باشد.

در مبحث معرفت از ارتباط عالم و معلوم و معیار یقین و شرائط حقیقت و صدق و مسئله جزم و شک بحث میشود. راجع بحقیقت و صدق اولین اشکالی که پیش میآید اینست که بدانیم خود حقیقت چیست و علم را کسی میتواند حق دانست و کدام قضیه صادق است و بعد میپرسیم که با چه شرایطی ما بمعرفتی حقیقی میرسیم؟

این سؤال را مثل اینکه علم نمیتواند جواب دهد زیرا میدانیم که علم هنوز بمرحله کمال نهائی خویش نرسیده و شاید هم نرسد ولی راه تکامل را میپیماید و با موازین درستی که امروز در دست دارد ترقی میکند اما نمیتواند بمسئله ما جواب دهد زیرا سخن در اینجا آنست که معیار صحت و درستی علم چیست و آنچه علم میگوید عین واقع است یا اینکه علم میکوشد که بواقع نزدیکتر گردد و نیز در علم بطرقی توسل میگردد که کشف مجهول میکند و ما میپرسیم که آیا آن راهها صحیح است یا نه و تنها فلسفه که خود را ناظر در علوم میدانند میتوانند باین سؤال جواب دهد زیرا محیط بر آنها است، حال باید دید که

فلسفه چه میگوید و البته مرادهم فلسفه عملی است یعنی آن فلسفه با موازین علمی متناسب باشد نه مانند فلسفه قرون وسطی که با ترتیب دادن یک سلسله تمبیرات میخواست اسرار جهان را مکشوف سازد.

علمای تجربی چندان باین مسئله پابند نیستند و همین قدر که نتایج تجارب علمی آنها مورد نقضی نداشت و با اسلوب منظم منطقی پیش رفته باشند شك و تردیدی برای آنها باقی نمیماند حق هم دارند زیرا در عمل اکتشافات آنها تصدیق میشود پس تجربه و عمل خود معیاری است برای حقیقت وشك و تردید در آنها بیهوده است.

کیست که بتواند تحقیق تجربی را انکار کند؟ مگر اینکه ذهن از خرافات اجتماعی پر باشد و نتواند مطلب راست و درست بشنود ولی با اعتراف باینکه نتایج علمی برای هر گونه نظر علمی سند میباشد می برسیم آیا تنها مطابقت علم با عمل معیار صحت است یا نه؟

اگر عمل را ملاک صحت علم بدانیم از ابتدا چه روش مطمئنی پیش بگیریم تا بحقیقتی برسیم که نتیجه علمی داشته باشد؟

بعبارت دیگر عمل معرف و کاشف حقیقت است نه موجد آن چنانکه در منطق جدید گفته اند عمل نماینده و فرع صدق قضیه است نه اینکه خود علت آن باشد و اگر ملاک صدق و حقیقت را مطابقت فکر با واقع بدانیم نه نفع علمی که پس از آن وجود میگیرد چندان دور نرفته ایم. از طرف دیگر می خواهیم بدانیم شرائط حقیقت چیست تا در اکتشافات علمی آنها بکار بریم و پس از آن از نتایج فکر صحیح استفاده کنیم.

و نیز غریزه کنجکاوی ما را در مسائلی وارد میکند که از حدود تجربه و عمل بیرون است مانند مباحث فلسفی و دینی در آنها چکنیم؟

آیا فکر بهمان مسائلی که آزمایش علمی بحصل آنها موفق میشود و نتیجه علمی دارد قناعت میکند یا نه؟

اگر تصدیق کنیم لازمست که عقل را محدود نماییم منتها بنام علم و چنین امری ممکن نیست و خواه ناخواه عده پی این قبیل مسائل میروند بلکه آنها را برای ایجاد نظم بهتری در علوم سودمند میدانند چنانکه در قرون وسطای اروپا و اسلام بنام دین و افسانه های ملی فکر را آزاد نمیگذارند ولی سرانجام علم فائق آمد و مراحل کمال خویش را پیمود.

پس ما ناگزیریم که در مسئله حقیقت و شرائط آن وارد شویم تا به توانیم معیاری درست برای تصحیح تجارب علمی بدست بیاوریم و همین خود نفعی است برای این مبحث اگر ما بفرض نفع عملی را ملاک قرار دهیم.

بحث در معیار حقیقت و شرائط آن مسئله ایست فلسفی و در منطق نیز از شرائط صدق و حقیقت بحث میشود ولی منطق ارسطو شرائط اکتشافات علمی را بطور عموم بیان ننمود و آنهم آمیخته با علم الهی و متکی پسبانی فلسفه مشائی بوده نهایت کاری که از آن برمی آمد این بود که یک سلسله دستورهای خودکار مانند دستورهای ریاضی بیاورد تا بتوان با آنها مطالب مکشوفه را آزمود اما اینکه از ابتدا بیجه وسیله باید پیشرفت و بخصوص در علوم تحقیقی چه روش را باید بکار برد منطق ارسطو ساکت بود از اینرو علمای جدید بدان اکتفا نمودند بلکه از نوظرفی پیش گرفتند و علم را بمبانی صحیحی متکی ساختند پس مسئله حقیقت که مورد بحث ما است باینجا منتهی شده که ذهن با چگونه شروطی میتواند تجارب علمی را بیازماید و بیجه وسیله میتواند بکشف علمی موفق شود و نقطه اتکاء علم چیست و عقل و عمل تا چه اندازه در کشف علمی دخالت دارند ؟

در جواب پرسشهای بالا از زمان قدیم تا کنون دو طریق حل پیشنهاد شده است : ۲- اعتقاد باینکه یکدسته مبادی ثابت و ضروری و بدیهی وجود دارند که فطری بشر میباشند مثل اینکه وجود باعدم جمع نمیشود و از دو امر متضاد در یک محل همیشه باید یکی از آنها موجود باشد و میان نفی و اثبات واسطه نیست . . . این اصول و مبادی را عقل بفطرت خویش در می یابد و با آنها تمام مشکلات علمی و حیاتی را حل میکند و این عقل که مسلط بر تجربه و حس است میگوید اگر ذهن بشری لازم وفا کند میتواند با واقع مطابق شود و همین مطابقت معنی حقیقت است .

در اینجا یک پرسش دیگری پیش میآید که از کجا معلوم شد واقعی بیرون ذهن هست که برابری کامل با آن موجب صدق قضایا گردد و این مسئله یکی از شقوق مبعد عام است. طرفداران نحله تصویری اروپا میگویند که چیز تصور و فکر چیز دیگری وجود ندارد تاملک حقیقت گردد اگر چه بود واقعی برابر ذهن تا اندازه روشن است ولی میخواهیم بدانیم که با فرض تسلیم مذهب تصویری ملاک چه خواهد بود و مسئله بطور کلی برای ما حل شود

۲- اینکه منبع همه معارف حس است و ذهن از تکرار و تمرین ادراک حسی تجاربی بدست می آورد پس از تحقیق در آنها قوانینی را کشف میکنند و همین تجارب حسی که بصورت کلی در آمده ملاک صحت اکتشافات علمی میباشد. این عقیده از فلسفه ارسطو و قبل از او طبیعت شناسان و اهل تجربه یونانی و شاید از سایر نقاط دنیا قدیم که بیشتر بمشاهده طبیعت مسمی پرداختند ریشه گرفته و حکمای مشائی اسلام هم مانند پور سینا و ابن رشد نظیر این سخن را دارند.

این دو تن حکیم در منطق در مبحث پیدایش کلیات و مبادی بدیهی باین نکته برخوردند که حس و تجربه جزئی و استقراء در آنها دخالت دارند منتها بطوریکه ذهن را مستعد کنند تا بعقل فعال نزدیک شود و حقایق را از او بگیرد مثل اینکه میخواهد میان تجریت ارسطو و اصالت عقل افلاطون جمع کنند . ولی ماناژه در تشخیص حقیقت و شرایط درستی فکر گفتگو میکنیم که عقل فعال را بچه وسیله ثابت نمائیم تا بتوانیم از پرتو او بحقیقت برسیم از طرفی مبحث ماشاید آسانتر از مسئله عقل فعال باشد که از مسائل الهی قرون وسطی است . پس در جواب این مسئله دو طریق حل پیشنهاد شده یکی اتکاء بعقل و مبادی ضروری آن دیگری ایمان بحس و تجربه دومی با روش جدید علمی متناسبتر است . و از فروع آن عقیده است که به پراگماتیسم Pragmatisme مشهور است و ویلیام جیمز W. James امریکائی آنرا حمایت کرد .

این دسته که باهل عمل یا طرفداران اصالت عمل نامیده میشوند کاری بوجود ذهن و خارج ندارند بلکه میگویند هر تجربه و ادراکی یکنوع کوشش و تلاشی است که ذهن میکند و زیست تا بدراک و فعالیت مقرون نباشد نام حیات نتوان بر آنها نهاد بلکه فعالیت و کار رکن عمده زندگی را تشکیل می دهد چنانکه فلاسفه و متکلمین ماهم حی و زنده را بدراک فعال تعریف کرده اند و در روانشناسی جدید اگر چه ادراک و انفعال و اراده را سه نوع خاصیت نفسی دانستند ولی نتوانستند در خارج میان آنها جدائی بیاندازند پس عمل همراه ادراک خواهد بود و هر زنده باید درک کند و آن را بکار بندد پس حقیقت تابع عمل است و تجربه عملی حقایق حکم عقلی را میرساند مثلا اعتقاد ببقا روح و وجود خدا چون در فکر ما و اجتماع ما و زیست ما موثر است حقیقت دارد ولی فلان بحث ادبی یا فلسفی که در قرون وسطای اروپا و اسلام مطرح میشده چون هیچ بدرد زندگی نمیخورد هزاران دلیل هم که برای اثبات آن بیاورند راست و درست نخواهد بود بلکه یکنوع خیالی بانی و افسانه سرائی میباشد ما وقتی بیک حکم می گرویم و قضیه را باور میکنیم که پیرو آن بسودی برخورداریم و ایمان ما تنها بتحقیق تجربی است البته مراد هم این نیست که در همه مواردی توانیم به آزمایش عملی دست بزنیم مثلا وجود خدا ممکن نیست مورد تجربه قرار گیرد بلکه در اینگونه موارد آثار اجتماعی و ذهنی آنها مینگریم اگر نفعی دارند باور میکنیم و آنها را حقیقت میندازیم پس همان سود عملی و تحقیق تجربی ملاک حقیقت خواهد بود و معیار صحت و درستی علم تنها عمل میباشد . این سخن اگر با اباحت نیش غولی قرون وسطی و فلسفه لفظی آنها مقایسه گردد بسیار رساو دقیق بنظر می آید زیرا آنها کلی از عمل و زندگی دور شدند و بساختن

و پیراستن يك سلسله افسانه سرگرم بودند و علم را در تحقیق يك رشته ابهام  
موردی و شرح و بسط آنها منحصر ساختند و اگر کسی بحقیقت تازه برمیخورد  
گاهی بنام هتك احترام دیانت و گاهی بعنوان گستاخی بمقام علمی فلان فیلسوف  
باستانی مورد استهزا میشده بلکه شکنجه و آزار میدید و درقبال همه مباحث  
نامعقولی این سخن بجاست و این گونه تند روی مردم از راه غلطی که میرفته اند  
باز میدارد و وادار میکند که بکوشند در مباحث علمی و اجتماعی بحقائق روشن  
و عملی برسند.

**آیا فن انتقاد جدید این مسلک زاهم نمی پذیرد زیرا اگر ما بخواهیم**  
نفع و عمل را معیار حقیقت قرار دهیم بایستی عمل را محرك و عامل هر گونه کشف  
علمی بدانیم یعنی جنبه مادی را بر شئون دیگر بشر تسلط دهیم و تقسیم علم را  
بنظری و عملی بکلی انکار کنیم ولی این فرض اگر چه تا اندازه مورد تصدیق  
تاریخ حیات انسانی است اما نمی توان معنویات را بکلی بی اثر دانست و گفت که  
هیچکس از روی خلوص نیت و هدف معنوی (مانند علم دوستی و حقیقت جوئی)  
کاری نکرده است بلکه عده تنها بتحریر غریزه کنجکاوی جویای حقیقت هستند  
و جز سائقه عشق بعلم با آنان چیز دیگری نیست و بسیاری از اکتشافات علمی  
و سعادت های اجتماعی مرهون زحمات آنها است منتها میگوئیم که جنبه مادی و  
معنوی در یکدیگر تاثیر متقابل دارند.

نیز میگوئیم اگر تنها نفع علمی معیار حقیقت بود بایستی هم حقیقی در  
جهان نباشد زیرا ممکن است حکمی امروز نافع بوده فردا زیان بخشد چنانکه  
می بینیم نظریه های حقوقی و قوانین و دستورهای اخلاق و عقائد دینی و آراء  
علمی تغییر می پذیرند با اینکه هر يك بنوبه خود در محیط مخصوص خویش نافع  
بودند و نمی توانیم هم بگوئیم که معیار نفعی است کامل و ثابت زیرا از کجا  
بدانیم که عقیده ببقاء روح در همه جا و در هر زمان بهترین وجه سودمند است  
از اینرو ویلیام جیمز گفته که هر چه با تحقیق تجربی موافق باشد یا بشعور در عمل  
ما را موفق کند راست است پس اگر این مسلک را بسادگی تلقی کنیم بدینجامیرسیم  
که هیچ حقیقت ثابتی در جهان نیست و فلسفه پراگماتیسیم در علوم مرادف با  
مذهب و سفسطه خواهد شد چنانکه معتقدین بسنن و رسوم متداولی که ممکن  
است با عقل هم مخالف باشند و از آنها می توان بظواهرین و اخبارین تعبیر نمود  
در مورد اخلاق و دیانت به بین تالی فاسد دچار شدند و از موضوعات اسلامی نظیر  
دیگری هم برای آن می توان آورد: فقهای اسلام دو دسته هستند یکی مخطئه  
که میگویند در امور دینی خداوند را يك حکم بیشتر نیست و معتقدند در نتیج  
فقای خویش اگر بان رسید درست گفت و اگر بدان نرسیدو خطا کرد معذور است

و همان را باید خود و مقلدین او عمل کنند.

دسته دیگر مصوبه هستند که میگویند خدا را حکمی نیست بلکه هر چه مجتهد فتوی دهد همان حکم الهی است و اگر دو فقیه دو فتوای مخالف دهند هر دو حکم الهی می باشند پس ایندسته هم قائل بحقیقت ثابتی نیستند بلکه تابع رای مجتهد میدانند. طرفداران پراگماتیسم هم میگویند هر قضیه که نافع باشد واقعیت دارد پس اگر يك حکم در زمان و مکانی بخصوص اثر عملی داشته باشد صادق خواهد بود و اگر در جای دیگر و زمان دیگری اثر باشد دروغ خواهد بود و این فرض را خرد مندان نخواهند پسندید زیرا نتیجه چنین خواهد شد که چیزی امروز راست باشد و فردا دروغ و در جایی حق و در جای دیگر باطل (۱)

نیز میگوئیم شما که عمل را ملاک واقعیت قرار دادید همین سخن شما خود ادعائی است علمی باچه معیاری آنرا ثابت میکنید و اگر باز باصل عمل متوسل شوید مصادره بر مطلوب خواهد شد و اگر بگوئید بدیهی است یا موافق تحقیق علمی چرا در موارد دیگر باین دو میزان (بدهات - تجربه) متمسک نمی شوید و در مسائل علمی تبعیض معنا ندارد

منتها چیزیکه در توجه این مسلک بگسوئیم اینستکه طرفداران اصالت عمل با آن نظریه که ذهن را آئینه موجودات خارجی میدانند و واقعیت را نقش بستن صور اشیاء در ذهن و مطابقت آن با خارج می پندارند و در عالم وجود دو چیز (ذهن و عین) برابر هم میبینند مخالف میباشند و انظار علمی هم تا اندازه مؤید آن است زیرا میبینیم در علوم آرائی ابراز میشود که علما آنرا بنام فرض علمی میپذیرند و مدتی هم در عمل از آن نتیجه علمی میگیرند و بعد فرض دیگری جانشین آن میشود پس يك قانون ابدی در علوم وجود ندارد بلکه روز بروز در تحول و تکامل است و نتوان گفت که علم عبارت است از صور حاصله در ذهن از اشیاء خارجی که بگفته حکمای اسلامی ماهیت و حقیقت اشیاء از وجود خارجی منسلخ شده و وجود ذهنی پذیرد و عین ماهیت محفوظ باشد بلکه عکسی از معلوم در ذهن عالم رسم میشود چنانکه دسته از دانشمندان اسلام قائل شدند که شبح و مثال و نمونه معلوم در ذهن نقش میبندد نه اینکه عیناً همان باشد پس علم میکوشد که بواقع نزدیک شود آنهم نزد کسانیکه بوجد ذهنی و خارجی هر دو قائل باشند.

از طرف دیگر ما زنده ایم و در اینجهان از کار و کوشش فراغ

(۱) Vérité d'aujourd'hui, erreur demain; vérité, en deça des pyrénées, erreur au delà)

نخواهیم داشت پس علم ما از عمل جدا نخواهد بود و هر امر واقعی را که ادراک کردیم خواه ناخواه در فکر ما و در اجتماع ما اثری نخواهد بخشید و ما ناگزیر از آثار حقایق سود یا زیان خواهیم برد پس طرفداران عمل باین نکته دقیق (ملازمت علم با عمل و واقعیت با تحقیق تجربی) متوجه شدند و بسیار هم درست است و جنبش فکری دنیای جدید مبرهون همان است ولی سخن در اینجا اینست که آیا افکار ما چون نتیجه عملی دارند حقیقت میباشند یا اینکه چون واقعی و صادق هستند نتیجه عملی خواهند داشت بعبارت دیگر عمل علت واقعیت است یا معلول آن؟ اهل عمل میگویند علت واقعی قضایا عمل و اثر خارجی است ولی عقل سلیم عمل را در مرتبه متأخره می بیند و ذوق می گوید آثار عملی معلول واقعیت قضیه هستند چه اگر خود حقیقی نداشت اثری نمی بخشید منتها اصل نسبیّت در اینجا مداخله کند و پس از اثبات این مطلب باید ببینیم معیار حقیقت کدام است عقل است یا تجربه سنت جاریه است یا اجماع عقلا یا حکم ذوق سلیم و بحث از آن بمقاله دیگر موکول است .

## بزرگان اسلام

ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی (۲۵۴ - ۳۲۲) مفسر و متکلم معتزلی و نویسنده بلیغ و معروفی است که ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن الجراح پیوسته او را میستود و بدو اشتیاق می ورزید وی از طرف مقتدر عباسی عامل اصفهان و فارس شده بود و برای محمد بن زید داعی کتابت میکرد ابن ابی البقل که در ۳۰۰ هجری رئیس دیوان خراج و املاک شده بود خود در بغداد بماند و نامه بسدر نوشته و بنرا جان نشین خویش کرد و باصفهان هم که آمد باز او را بهمان مقام ایفا نمود در شوال ۳۲۱ که ابوعلی محمد بن رستم سرد مقامش بوی تفویض گردید و قتیبه علی بن بسویه با پانصد سوار وارد اصفهان شد (نیمه ذی القعدة) و مظفر بن یاقوت با پنج هزار سوار خویش بگریخت ابومسلم را معزول کرد . هنگامیکه ابومسلم زندگانی را بدرود گفت علی بن حمزه ابن عماره اصفهانی ویرا رثا نمود .

از آثار ابومسلم یکی کتابی است در ناسخ و منسوخ و کتاب دیگری است در علم نحو و دیوان رسالتی هم داشته است .

در تفسیر هم کتابی نوشت بنام جامع التاویل للحکم التنزیل در چهارده مجلد که مفقود شده و مفسرین بعدی مانند امام فخر رازی و دیگران اقوال او را نقل میکنند و در هند قطمانی از تفسیر او را که امام نقل نموده یکجا جمع کرده بطبع رساندند .